

**عزیزم لطفا غلط‌های املايي را پیدا کن.**

- اندیشه کردن اندر کار خالق و مخلوق، روشنایی افزاید اندر دل و قفلت از این و نااندیشیدن، تاریکی افزاید اندر دل و نادانی، گمراهیست.
- برگ درختان سبز در نذر هوشیار هر ورقش دفترست، مأرفت کردگار
- آن دو کنار یکدیگر به راه خود ادامه دادند تا به یک آبادی رسیدند. تسمیم گرفتند قدری آن جا بمانند و کنار رودخانه استراحت کنند. ناگهان شخصی که سیلی خورده بود، لغذید و در رودخانه افتاد.
- لازم است درنگ کنید و آرام بگیرید و با دوستان گروه بر سر فحم این واژه‌گان و ارطبات آن ها با یکدیگر گفت‌وگو و دریافت خود را بازگو کنید.
- ای مادر عزیز که جانم فدای تو قربان مهربانی و لتف سفای تو
- چون پیره‌زن هر روز ریزه های نان، روی بام خانه اش می ریخت و حدحد می خورد با هم آشنا شده بودند و گاهی با هم احوالپرسی می کردند.
- قصمت و سرنوشت بهانه‌ی آدم های طنبل و ختاکار است که می خواهند برای ختای خود بهانه‌ای بیاورند. قصمت فقط نتیجه‌ی کارهای خوده‌مان است. اگر درست فکر کرده باشیم موفق می شویم و اگر اشتباه کرده باشیم شکست می خوریم یا گرفتار می شویم. گرفتار شدن تو در اسر قفلت بود.
- باذ پر زد و آب جام را تمام ریخت. پادشاه از آن حرکت، آذرده خاتر گشت و جام را زیر کوه گرفت تا مالامال شد و خاست که به لب رساند.
- شاه آهی سرد برکشید و غصه‌ی باذ و ریختن آب جام را به تمامی بازگفت و فرمود که بر مرگ باذ افضوص می خورم که چنان جانور عزیزی را بی جان کردم.
- با اینکه سخن به لتف آب است کم گفتن هر سخن، ثواب است

موفق باشی عزیزم

## به نام خدا

دبستان کیمیای دانش

پاسخ املاي غلط ياب

نام و نام خانوادگی:

### عزیزم لطفا غلط‌های املائی را پیدا کن.

- ز فضلش هر دو **عالم**، گشت روشن
- خرد را نیست تاب نور آن روی
- خیز و **غنیمت** شمار جنبش باد ربیع
- ناله‌ی **موزون** مرغ بوی خوش لاله زار
- ز **فیضش** خاک آدم، گشت گلشن
- برو از **بهر** او چشم دگر جوی
- دو دوست، پیاده از جاده ای در بیابان عبور می‌کردند. بین راه بر سر موضوعی **اختلاف** پیدا کردند و به مشاجره پرداختند. یکی از آن‌ها از سر خشم بر چهره‌ی دیگری **سیلی** زد.
- دوستش با تعجب از او پرسید: «بعد از اینکه من با **سیلی** تو را **آزردم**، تو آن جمله را روی شن های **صحرا** نوشتی، ولی حالا این جمله را روی **صخره حک** می‌کنی؟»
- پروانه از گروه «ایمان» **برخواست** و گفت: به راستی که هر کلمه، رنگ و بویی دارد و مانند ما دانش آموزان کلاس، کلمات هم **وظیفه‌ای** را بر دوش دارند. **اعضای** گروه بر این باورند که این چهار کلمه به درستی به دنبال هم آمده‌اند. ریحانه بلند شد و از معلم و بقیه‌ی گروه ها اجازه **خواست**.
- معلم گفت خیلی عالی بود. چون شما با تفکر درباره‌ی چهار واژه به اندیشه‌های تازه ای دست یافته اید اما **بگذارید** گروه «عمل» هم **نظر** خودشان را بیان کنند. فاطمه به **نماینده‌گی** از گروه خود **برخواست**.
- ای مادر عزیز که جان داده ای مرا
- **سپه** است اگر که جان دهم اکنون برای تو
- **خشنودی** تو مایه **خشنودی** من است
- زیرا بود **رضای** خدا در **رضای** تو
- پیرزن گفت: «معلوم می‌شود با همه‌ی زیرکی خیلی ساده ای. آن‌ها بازی نمی‌کنند بلکه دام و **تله** می‌گذارند تا تو و **امثال** تو را در دام بیندازند.»
- به او گفت: «دیدي که آخر به **طمع** دانه خودت را گرفتار کردی.»
- در این حال **تشنگی** بر او چیره شد. مرکب را به هر طرف **می‌تاخت** و دشت و **صحرا** می‌پیمود تا به دامان کوهی رسید و دید که از بالای آن، آبی **زالال** می‌چکد.
- بزرگی و **عظمت** من و شما به این است که با هم، کنار هم و نگاهبان هم باشیم. حتما دریافتید که **مقصودم** از این فرزندان عزیز، چه کسانی هستند!